

پاسخ پرسش‌های مطرح شده تا تاریخ ۴ دی ماه ۱۳۸۴

سوال: در باورها و آیین‌های هندی و برخی باورهای دیگر قانونی به نام کارما وجود دارد. یعنی هر عملی با هر انرژی، عکس‌العملی در راستای همان انرژی دارد. با توجه به این که ذهن ما اعمال را به خوب و بد تعبیر می‌کند، آیا چنین قانونی یک منشا الهی دارد؟ در نهایت نظر شما درباره قانون کارما چیست؟ آیا چنین قانونی در استمرار هویت فکری یا از بین رفتن آن موثر است؟

مصفا: من به کارما اعتقاد ندارم. من به اصل علیت بمعنی تناسب بین چالش و پاسخ اعتقاد دارم یعنی این که مثلا اگر من این جا تخم گوجه فرنگی کاشتم، سرب عمل نمی‌آید. "زندگی‌های بعدی" و این‌ها مهمل است.

سوال: در تجربه عرفا آمده است که در یک لحظه هویت فکری را وا نهاده اند. آیا این لحظه با مشاهده موضوعی یا رسیدن فکری به ذهن پیش می‌آید؟ نقل است بایزید بسطامی با دیدن سگی تشنه که از تصویر خود در آب می‌ترسید به رهایی رسید. شما با دیدن چه جریانی یا با وجود چه موضوع فکری‌ئی به این لحظه - یعنی لحظه وانهادن هویت فکری - رسیده‌اید؟ شاید تجربه شما در این زمینه به ما کمک کند.

مصفا: به نظرم من از بچگی زمینه‌هایی برای رهایی داشته‌ام، ولی تجربه خاصی نمی‌خواهد جز آگاهی، خرد. اتفاقا دیشب با بچه‌ها بحث می‌کردیم که یک نفر می‌گفت آیا استعدادها متفاوت در رهایی تاثیر دارند؟ بعد من این مثال را زدم که - تمثیل قشنگی است - که فرض می‌کنیم استعدادهایی برای ادراک حقیقت و یا روشن‌بینی وجود داشته باشد یعنی این که استعداد یکی این قدر، یکی دیگر آن قدر و دیگری آن قدر. من این مثال را زدم که یک بار که برای پروستاتم دکتر نسخه می‌نوشت در حالی که او داشت نسخه را می‌نوشت من گفتم که آقای دکتر می‌گویند که گوجه فرنگی، سنجد و تخمه کدو هم برای درمان این بیماری خوب است. دیدم هیچ اعتنایی نمی‌کند. بعد که قرصش را خوردم و نتایجش را دیدم فهمیدم که دکتر معالج در آن موقع داشته در دلش می‌گفته که پسر جان این قرصی که من دارم به تو می‌دهم هفت جد گوجه فرنگی و سنجد و تخمه کدو است. برو و از این صحبت‌ها نکن. من می‌گویم در مقابل آگاهی، آن هم آگاهی عمیق تفاوتی ندارد که تو چه قدر استعداد داشته باشی.

این که در بچگی تجربه‌هایی پیدا کرده‌ای در آگاهی عمیق تأثیری ندارد یعنی آگاهی همان دارو است. هر چه می‌گویید برای نوع انسان بگو. برای بشریت بگو. این یک سنت قدیمی است که انگار عرفان یک صنف است یا یک حرفه است برای افراد خاصی در حالی که روشن‌بینی حق هر انسانی است یعنی هر انسانی باید بگوید ۲ به علاوه ۲ مساوی با ۴ است نه این که بگوید ۲ به علاوه ۲ مساوی با کدخدا رضا است. اگر قرار بود انسان پرواز کند خداوند به نوع انسان، به تمام انسان‌ها پر می‌داد نه به یک نفر. چرا بدهد به بایزید؟

سوال: عادت به خودارضایی یا میل به همجنس بازی - انحرافات جنسی - با چه مکانیسمی در انسان به وجود می‌آیند؟ آیا احساس نیاز شدید به این‌ها، واقعاً یک احساس و نیاز حقیقی است، یا تصور نیاز است؟ آیا خودارضایی یا میل به همجنس بازی، در استمرار هویت فکری نقش دارند؟

مصفا: در خصوص سوال اول، یکی از عوامل، اضطراب است. یعنی زمانی که اضطراب به من فشار می‌آورد نمی‌توانم صبر کنم تا ... دیگر اینکه انزواطلب‌ها یکی از غرورهایشان غرور بی‌نیازی است. ترجیح می‌دهند استمناء کنند تا این که نیازمند کسی نباشند. غرور بی‌نیازی در انزواطلب‌های دو آتشفشان به قدری شدید است که حتی ارتزاقشان را محدود می‌کنند که نروند مثلاً یک نان از نانوائی بخرند. در خصوص سوال دومتان من بعید می‌دانم که فطری باشد. اصولاً نر و مادگی برای هم ساخته شده‌اند. در حیوانات نر هم من ندیده‌ام حیوان نر با حیوان نر دیگری نزدیکی کند. - (بحث در فایل صوتی به حاشیه کشانده می‌شوند. و موضوعات دیگر مطرح می‌شود. می‌توانید به فایل صوتی گوش دهید.)

سوال: تناسخ چیست؟ آیا اصولاً آگاهی پیدا کردن نسبت به زندگی‌های پیشین تأثیری در وا نهادن هویت فکری دارد؟

مصفا: آیا شما نسبت به همین واقعیتی که الان در آن هستید آگاهی دارید که می‌خواهید نسبت به زندگی‌های پیشین - که اصلاً معلوم نیست چی هست - آگاه بشوید؟

سوال: در کتاب آگاهی در باره انتزاعی فکر کردن توضیحاتی داده اید. اگر ممکن است کمی بیشتر در اینباره توضیح دهید.

- (بحث بیشتر در فایل صوتی)

مصفا: هر اندیشه‌ای که کلی باشد و روشن نباشد، انتزاعی است. خیلی ساده است من به اندازه کافی توضیح داده ام. انتزاعی اندیشی یعنی مبهم اندیشی. همین.

سوال: مجموعه آگاهی‌هایی باعث رهایی از هویت فکری می‌گردند. اما در نهایت دروازه هویت فکری با یک کلید باز می‌گردد. دوست دارم تجربه‌ی شما را در لحظه رهایی بدانم. شاید کمکی به نوع نگرش ما بکند و امیدی برای رهایی باشد.

مصفا: فرض کنیم که چنین باشد. مثلاً می‌گویند که کلید رهایی کریشنامورتی این بوده است که برادرش را آن قدر دوست داشته که وقتی برادرش می‌میرد دنیا برایش به آخر می‌رسد. می‌گوییم این یک کلید، حالا اگر تو هم یک برادر داری که بمیرد، مثلاً روزبه بمیرد، من معلوم نیست که این‌طور بشوم بنابراین کلیدها یک نتیجه قطعی ندارند، جز خود آگاهی. من خودم زمینه وجودی‌ام این بود که محتویات را حس می‌کردم ولی خیلی‌ها را می‌بینم که حس نمی‌کنند مثلاً من زمانی که برای اولین بار از هورنای شنیدم که "انسان عصبی یک زندگی نیابتی دارد" حس کردم که او چه دارد می‌گوی/د نه حس جامع‌ای، بلکه حس خودم، روی خودم. یک همچین چیزهایی هم هست ولی آن چیزی که نهایتاً موجب رهایی می‌شود آگاهی است.

سوال: در بعضی باورهای مذهبی خوردن گوشت را مکروه دانستند، حتی در اسلام. آنجا که محمد گفته (البته حضرت علی چنین حرفی زده‌اند) شکم‌های خود را گورستان حیوانات نکنید. ثابت شده دندانها و دستگاه گوارشی ارگانسیم برای خوردن و هضم گوشت ساخته نشده، بلکه برای گیاه خواریست. نظر شما در این باره چیست؟ آیا اصولاً نخوردن گوشت می‌تواند کمکی به خلاصی از هویت فکری بکند؟ یا فقط برای ارگانسیم مفید است؟ خوردن مرغ و ماهی چطور؟ آیا آنها هم حکم گوشت را دارند؟

مصفا: بله، خوردن گوشت انسان را منگ می‌کند، خنگ و کرخت می‌کند البته ابعاد فیزیکی‌اش را من نمی‌توانم تشریح کنم که آیا دندان انسان برای خوردن گوشت ساخته

شده یا نشده. آنچه که مسلم است خوردن گوشت انسان را کرخت می‌کند، مثل مشروب، و من معتقدم که مخرب است. مرغ و ماهی هم مخربند ولی بهتر از خوردن گوشت مثلا گاو. به هر حال این‌ها (مرغ و ماهی) هم گوشتند.

سوال: خداوند در قرآن گفته "مرا بخوانید تا اجابت کنم". دعا کردن ما با وجود هویت فکری آیا نتیجه‌ای دارد؟ در مورد دعا و آیه‌ی ذکر شده توضیحی بدهید.

مصفا: نه نتیجه‌ای ندارد جای دیگری خداوند می‌گوید "مرا با دهانی بخوانید که گناه‌آلود نیست" البته ترجمه می‌کنند "که گناه نکرده است" که هم اکنون گناه‌آلود نیست یعنی اکنون هویت فکری ندارد و آن وقت "بخوانید" یک معنای خاصی دارد. اصلا بخوانیدی دیگر نیست. یعنی کیفیت دریافت پیدا کنید. کیفیت سکوت و در مرتبط بودن، کیفیت تقرب. برای این که در دعا - هر معنایی که می‌خواهد داشته باشد - اصالت وجود داشته باشد، دهان یا کیفیت وجودی انسان باید گناه‌آلود نباشد. و الا بی اثر است. مثل استمرار بی‌دعایی است. یعنی اگر بگوییم دعا یک نوع ارتباط حقیقی و سالم است تا زمانی که دهان انسان بوی پیاز و سیر روانی بدهد آن دعا تحقق پیدا نمی‌کند و ارتباط با حقیقت و ذات برقرار نمی‌شود.

سوال: گرمی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست. (من اکر مکم عند الله اتقاکم). نظر شما درباره این حدیث با وجود مضر بودن مقایسه و عدم طبقه‌بندی اخلاق چیست؟

مصفا: بعضی چیزها ظاهرشان مقایسه است ولی باطنشان مقایسه ندارد. قرآن می‌خواهد این را بگوید که آن چیزی که مهم است، تقوا است و تقوا هم مترادف با فطرت است. در تقوا بودن یعنی در فطرت بودن. جز این چه معنایی دارد؟ هیچ. تقوی تنها معنی پرهیزکاری نمی‌دهد که من مثلا مال حرام نخورم. آن هم یک جزئش است، ولی در تقوا بودن یعنی در فطرت بودن. همچنین پرهیزکاری را می‌توان به معنای پرهیز از آن چه به فطرت انسان نمی‌خورد نیز دانست.

سوال: در جایی گفته‌اید حرکات ذهن خود را بدون رد یا قبول زیر نظر بگیرید. کدام پدیده در ارگانیسم حرکات ذهن را زیر نظر می‌گیرد؟ آیا جز خود ذهن است؟ من که فقط با ذهن خودم در رابطه با مسائل هستم، آیا می‌توانم با همین ذهن گیج و گول،

آشفته و پرهراس خود به حرکات ذهن نگاه کنم؟ آیا این حکم خون به خون شستن را ندارد؟

مصفا: نه، اصولاً زیر نظر گرفتن یعنی توجه کردن، والسلام. خون به خون شستن در مورد فکر است. آن زمانی است که من می‌خواهم یک چیزی را برطرف کنم. مثلاً حقارت را برطرف کنم، تشخیص حاصل کنم. مولوی به این می‌گوید خون به خون شستن. ولی زیر نظر داشتن یعنی نگاه کنم. کی نگاه می‌کند؟ هیچ کس، اصلاً هیچ کس نگاه نمی‌کند و همین پایان راه است. هیچ چیز نیست فقط نگاه کردن وجود دارد.

سوال: خلوت گزیدن و دور شدن از انسانها، پناه بردن به کوه و بیابان و در نهایت تنهایی، آیا کمکی به کشف فعل و انفعالات ذهن اسیر هویت فکری و سرانجام رسیدن به آگاهی و رهایی می‌کند؟

مصفا: قبلاً به این سوال جواب داده‌ام. بله تا حدودی کمک می‌کند ولی مساله این است که تو انسانی که این سوال را نوشتی تحمل تنهایی نداری. چرا که انسان هویت فکری از تنهایی گریزان است، می‌ترسد، در عین این که منزوی است. متوجه هستید؟ یعنی این که یک انزوای عظیم و کلی در وجودش هست. به دلیل ترس، منزوی است. یک شیشه دور خودش کشیده است ولی باید خودش را یک جوری نشان بدهد یعنی آن برایش مهم‌تر است یعنی من به هر حال باید "خود"م را زنده نگه دارم و زنده نگه داشتنش به طریق مقایسه است، به طریق تایید است، به طریق رد است، به طریق نمایش است.

سوال: تمایل شدید به جنس مخالف - یعنی تمایل مرد به زن یا برعکس - آیا یک تمایل فطری است یا یک واکنش فکر است؟ آیا این تمایل مخل آگاهی نیست؟ ظاهراً بزرگترین دغدغه انسانها انرژی جنسی و نحوه ارضای آن است. در اینباره چه می‌گویید؟ آیا این موضوع، مخل رهایی نیست؟

مصفا: معلوم است که فطری است. در حیوانات هم همین طور است. در خصوص سوال دوم هم تمایلات جنسی، مخل رهایی و آگاهی نیست. تمایلات جنسی تنها زمانی مخل رهایی است که برای انسان تبدیل به مسئله شود. مثلاً من نیاز به غذا خوردن دارم حالا این چه ارتباطی با هویت فکری دارد. هیچ فرقی نمی‌کند، نیاز جنسی هم همین طور

است. این که یک عده فکر می‌کنند مسائل جنسی یک نوع مانع در سیر و سلوک است به این دلیل است که از کودکی مدام گفته‌اند که حرام است و بد است و ...

سوال: جایگاه معجزه در عرفان، شناخت و آگاهی چیست؟ مثل زنده کردن مردگان، دو نیم کردن ماه، طی الارض، روی آب راه رفتن و غیره

مصفا: این‌ها را از عرفا، مجتهدین و فقهای عالی‌قدر بپرسید. من نمی‌دانم.

سوال: آنقدر که زندگی پیداست، چرا مرگ پیدا نیست؟

مصفا: سوال بدی نیست. اگر منظورتان این است که چرا در کتاب‌هایم به آن اندازه که درباره تعینات و مسائل صحبت کرده‌ام، درباره مرگ و نیستی صحبت نکرده‌ام. در کتاب جدید - کتاب بعد از "نامه‌ای به ندیده‌ام" - به این مسئله هم پرداخته‌ام.

سوال: آیا برای کسی که تازه می‌خواهد اولین قدم‌ها را در زمینه Meditation بردارد، بهتر نیست که از کاری ساده مثل نظاره گر بودن حرکات بدنش شروع کند؟ و وقتی این کار را توانست براحتهی انجام دهد، برود سراغ نظاره کردن فکر و در آخر هم نظاره کردن احساسش را یاد بگیرد؟

مصفا: بد نیست. روش خوبی است. ببینید من بعضی چیزها را دوست ندارم که توضیح بیخودی بدهم. ایشان توجه ندارند که اگر توانست به یک سوزن، به یک پرنده، به یک چیزی واقعاً توجه کند، دیگر فرقی نمی‌کند که حالا خودش باشد یا این باشد یا آن باشد. توجه مهم است، یعنی کیفیت توجه مهم است. اصلاً توجه "به" ندارد. به پرنده نیست. موضوعش پرنده است ولی حالت توجه دیگر خود آن پرنده نیست. یک چیز دیگر است. یک کیفیت است.

سوال: من اگر گرسنه باشم، Meditation چه کاربردی میتواند برایم داشته باشد؟ برای مدتی خیلی کوتاه گرسنگی را فراموش می‌کنم ولی بعدش گرسنگی با فشار بیشتری به من هجوم نمی‌آورد؟ بهتر نبود آن زمانی را که صرف مدیتاسیون کردم، صرف پیدا کردن غذا می‌کردم؟

مصفا: مگر من چه چیزی گفته‌ام که مغایر فرمایش شما باشد؟

سوال: آیا حالت دیگری غیر از Meditation می‌تواند باعث خوشبختی شود؟

مصفا: من اصلا کی نوشته‌ام که Meditation می‌تواند باعث خوشبختی شود؟! من یک چیز دیگر نوشتم.

سوال: من یک بار عقد کرده‌ام و این عقد به طلاق انجامیده. حقیقتا من به تمایل خودم ازدواج نکردم و در حال حاضر هم هیچ تمایلی ندارم که مجددا این کار صورت بگیرد. ولی می‌خواستم بدانم کسی که علاقه‌ای به تشکیل زندگی مشترک نداشته باشد، چگونه می‌تواند با مسئله انکار ناپذیر شهوت یا بهتر بگویم تمایلات جنسی کنار بیاید؟

مصفا: به طریقی که هم عاقلانه باشد و هم شرعی می‌توانید این مسئله را حل کنید.

سوال: چرا ذهن یک کیفیت پرسش‌گرانه دارد؟ چرا ما این همه سوال می‌کنیم؟

مصفا: برای این که کوریم، گم شده‌ایم. توجه می‌کنید؟ کسی که کور است مدام باید بپرسد که این چیست یا آن چیست. اگر چشم داشته باشد، سوال نمی‌کند. برای این که کوریم، گیجیم، منگییم، هوش نداریم. چشممان را بستیم و انگشت خودمان را روی چشم خود گذاشته‌ایم.

سوال: رابطه من با تعالیم مولوی، کریشنامورتی یا هر کس دیگری گرفتن کلید و باز کردن دروازه قلعه هوش ربای "خود" است و در این رابطه تجلیل معنایی ندارد. پس چرا مولوی این همه از شمس تبریزی تجلیل می‌کند؟ و مثلا عطار، کتابی دارد به نام تذکره الاولیا.

مصفا: در کتاب "نامه‌ای به ندیده‌ام" درباره عطار و بیهودگی عملش صحبت کرده‌ام. تجلیل مولوی از شمس تبریزی هم معلوم نیست به چه دلیل بوده است. شاید شمس تبریزی سمبل عشق بوده است.

سوال: اگر زنی به این نتیجه برسد که وجودش در زندگی برای همسر و فرزندش مضر است، آیا می‌تواند از آنها جدا شود؟ با توجه به اینکه بداند از لحاظ روانی تاثیر مخربی روی فرزند و همسرش دارد.

مصفا: حداکثر فداکاری است. البته می‌تواند جدا نشود، اگر خودش را درک کند و در آگاهی باشد، تاثیر مخربش ضعیف می‌شود. یعنی اگر من حس کنم که نمی‌توانم این بچه را تربیت کنم، رابطه‌مان طوری می‌شود که دیگر من آقا بالاسر این بچه نیستم، معلم بچه نیستم، به او نمی‌گویم این کار را بکن و این کار را نکن. من می‌گویم بچه را به خودش واگذار کنید.

سوال: آیا حذف تعبیر و تفسیر به معنای این است که فقط آنچه که بدن ادراک میکند بایستی مبنای تصمیم‌گیری‌ها باشد؟

مصفا: نه، این نیست. فقط آن چه واقعیت دارد در ارتباط با ادراک و نگرش شما باشد.

سوال: آیا بعد از این همه مدت نبایستی یک نفر توانسته باشد Meditation کند و "من" خود را کنار بگذارد؟ ایراد در کجاست؟

مصفا: اولاً من و شما از کجا می‌دانیم که یک نفر از طریق Meditation یا هر طریق دیگری به رهایی نرسیده؟ ثانیاً شما می‌خواهید چه سوالی کرده باشید؟ پیغمبران همه گفته‌اند که کثرت باطل است. خوب شما این را درک کنید که کثرت باطل است. حالا اگر درک نکردی، اگر همه دنیا هم درک نکردند، این به آن معنا نیست که آن حرف باطل است. آن حرف درست است. همین.

سوال: تعبیر رفتار بچه در ازای عمل انجام شده توسط وی، مخرب است. مثلاً تعبیر "هالو" یا "سخت‌مند" توسط ما در ازای بخشیدن اسباب‌بازی بچه به همبازی‌اش، باعث می‌شود تا بچه بر اساس کلمهء القاء‌شده به وی، در رفتارهای بعدی‌اش تصمیم‌گیری کند و این اتفاق باعث خرابی‌های سلسله‌واری در هستی روانی کودک می‌شود - که از آن مطلعیم. حال اگر در ازای رفتار بچه تعبیری به صورت کلمه صورت نگیرد و فقط با دست زدن یا آفرین گفتن یا حتی یک لبخند ...

مصفا: اصل موضوع فرق نمی‌کند. نگاه، ژست و رفتار همان تاثیر تعبیر و تفسیر رفتار بچه از طریق کلمات را دارند. تاثیرش یکسان است.

سوال: من به توصیه شما تصمیم به مطالعه کتاب‌های کریشنامورتی گرفته‌ام. قبل از شروع می‌خواهم بدانم که آیا برای مطالعه کتاب‌های ایشان ترتیب خاصی قائل هستید یا این که ترتیب مطالعه اهمیتی ندارد و دیگر این که آیا صرفاً ترجمه‌های خودتان را برای مطالعه توصیه می‌کنید یا کتاب‌های دیگر مترجمین را نیز مفید می‌دانید؟

مصفا: اولاً خواندن ترجمه‌ها ترتیب خاصی ندارند ولی بهتر است که کتاب "حضور در هستی" را چون جذابیت بیشتری دارد و شما را جذب می‌کند اول بخوانید. ثانیاً من اگر ترجمه‌های خودم را توصیه می‌کنم صرفاً به دلیل ترجمه واضح، روشن و ساده آن‌هاست و هیچ علت دیگری ندارد. مثلاً ترجمه‌های مرسده لسانی نسبتاً بد نیست. ضمن این که برخی از مترجمین هم اصلاً غلط ترجمه کرده‌اند.

سوال: کنجکاوی حاصل چه جریانی است؟ کنجکاوی از این نوع که من فکر می‌کنم زندگی خصوصی شما چگونه است؟

مصفا: این ناشی از میل فرار از درون خویشتن خود است. بلکه یک راهی پیدا کند تا از زندگی دیگران تقلید کند. مثلاً می‌خواهد بفهمد که آیا من پول دارم و اگر دارم چگونه پولدار شده‌ام. یا این که چطور به موفقیت رسیده‌ام. اتفاقاً کریشنامورتی در کتاب "حضور در هستی" فصلی دارد به نام gossip یعنی غیبت. غیبت معنای وسیعی دارد. غیبت یعنی پشت سر دیگران حرف زدن ولی یکی از معانی‌اش این است که از دیگران حرف شنیدن، یعنی ماهیتش یکی است. غیبت خیلی معنای کلی دارد و فقط به این نیست که من دوست داشته باشم پشت سر دیگران حرف (بد) بزنم. معمولاً ما در فارسی غیبت را به معنای حرف بد زدن می‌دانیم که مثلاً فلان همسایه‌مان پدرسوخته است، دزد است، بیخودی از ما پول قرض می‌کند. ولی خوب حرف زدن هم gossip است. یعنی تعریف از همسایه هم gossip است. اگر به دیگران کار داریم برای این است که می‌خواهیم از خودمان فرار کنیم.

سوال: کدام عضو ارگانیکم به رهایی و آگاهی می‌رسد؟

مصفا: ذهن، همان عضوی که الان پیچیده است، گیج است. اگر چه ذهن به رهایی می‌رسد اما تاثیر خود را بر کل وجود انسان می‌گذارد مثلاً الان (قبل از رهایی) من

دستم را طوری حرکت می‌دهم که متشخصانه به نظر برسد. ولی وقتی ذهن رها شد. دستم مجبور نیست که حرکتی متشخصانه داشته باشد.

سوال: با توجه به اینکه دریافت‌ها و صادرات هویت فکری ماهیت هویت فکری را دارند، فایده دید اوئیت چیست؟ یعنی همان ذهن پر ترس و هراس از روی مصلحت حفظ و رواج علائم هویتی دید اوئیت را هم می‌اندیشد؟

مصفا: مگر این یک ذهن نیست که در آن پر از سلول است؟ این جسم هم یک ریش و دماغ و قلب و کلیه و کبد و غیره است. اگر دو گوسفند را اینجا کشته باشند، تفاوتی با هم ندارند. تفاوت به آن معنا که ما (انسان‌های اسیر هویت فکری) قائلیم. حالا اگر من این را درک کنم، دیگر به دید "خود" نگاه نمی‌کنم. به دید "من" نگاه نمی‌کنم. ببین، من از چی تشکیل شده‌ام؟ از یک قلوه، قلب و ... اما این قلوه و قلب با یک قلوه و قلب دیگر فرقی نمی‌کند. دو تا قلوه است. دو تا قلب است. این را تعمیم بده به سلول‌های مغز. سلول‌های مغز در آن ارگانیسم با سلول‌های مغز در این ارگانیسم با هم فرق نمی‌کنند (نه از نظر مشخصات فیزیکی، از این نظر که مال تو یا مال من است). وقتی کسی حرف می‌زند، واقعیت اینست که گویی یک بل دارد حرف می‌زند، نه یک فرد بدبخت یا خوشبخت یا چنین و چنان. تا زمانی ما احساس بدبختی داریم، که چسبیده‌ایم به این پندار "من". حال اگر ما با این دید نگاه کنیم که یک انسانی هستیم، اصلاً انسان هم نه، یک حیوانی، یک موجودی، یک بچه گربه‌ای، فرقی نمی‌کند. دیگر هویتی، "من"ی در کار نیست!

سوال: روش‌هایی از مقایسه چیست؟

مصفا: این سوال حکایت لیلی مرد بود یا زن است را دارد. روش‌هایی از مقایسه مجموعه آن چیزهایی است گفته‌ام. (کتاب‌ها را بخوانید).

سوال: آیا می‌توان گفت خوشبختی در نداشتن "من" روانی و فقط داشتن "من" جسمانی هست؟

مصفا: بله، البته استفاده از کلمه "من" در محاورات روزمره اجتناب‌ناپذیر است و مسئله مهمی هم نیست.

سوال: سؤال من در مورد وحدت مشاهده کننده و مشاهده شونده است. فرض می کنیم امروز کسی بی حوصله است و کاری انجام نداده، آیا شما می گوید که بی حوصلگی مشاهده شونده است و "دست و دلم به کار نمی رود و حوصله ندارم" مشاهده شونده؟ و آیا منظور شما در مورد مشاهده کننده و مشاهده شونده این گونه است که فقط احساس بی حوصلگی و کاری انجام ندادن است به اضافه دست و دلم به کار نمی رود و حوصله کاری ندارم؟ آیا منظور شما را درست فهمیدم یا اشتباه می کنم؟

مصفا: من فکر می کنم سوال ایشان روشن نیست. اصلا ارتباطی ندارد. سوال بی ربط است. ایشان از یک پدیده کل فقط یک مثال زده اند. من مشاهده کننده و مشاهده شونده را در کتاب تفکر زائد و جاهای دیگر خیلی دقیق توضیح داده ام که وقتی مثلا می گویم "من حقیرم"، "من" یک پدیده نیست و "حقارت" یک پدیده جداگانه. آن "حقارت" در شکم "من" است و "من" مجموعه شبیه صفاتی از قبیل حقیر، بی عرضه، با عرضه، متشخص، ترسو و شجاع و ... است. کل اینها تصویر هستند. توصیه می کنم که کتابها را دوباره بخوانید.

سوال: به نظر شما بهترین نحو و مفیدترین طریق گذراندن عمر کوتاه ما انسانها چیست؟ چه کنیم که در آینده حسرت روزهای گذشته را نخوریم؟ به عبارتی با وجود هویت فکری چگونه می توان زندگی کرد که کمتر احساس غبن کرد؟

مصفا: این سوال را می شود به شکل دیگری هم طرح کرد. اگر شما به طور طبیعی زوائد ذهنی تان را کنار بگذارید، اصالت و خلوصتان بهترین زندگی را در پیش می گیرد و به شما خواهد گفت که چگونه زندگی کنید. و تا زمانی که هویت فکری را کنار نگذاشته اید، هیچ چیز نمی دانید و سر درگم هستید. با وجود هویت فکری هیچ کاری نمی توان کرد که در زندگی کمتر احساس غبن کنیم. می دانید چرا؟ برای این که وقتی شما با هویت فکری باشید هیچ فرقی نمی کند که رئیس جمهور باشید، استاد اجل مصفا باشید، برتراندسل باشید یا آن نقاش باشید یا این که بنشینید گوشه ای و واکس بزنید. برای این که درونتان خالی است. اینهایی که هم تنها زندگی می کنند، چادر می زنند یا در کوه می مانند و ... تاثیر آنچنانی ندارد.

سوال: شما بارها از بازگشت به فطرت سخن گفته اید. من اعتقاد دارم ما همه چیز را می‌آموزیم حتی چیزهایی که شما می‌گویید باید قائم به ذات باشد. مگر می‌شود من در بیابان بزرگ شوم و میل بخشش و نیکی در من وجود داشته باشد؟ آنگاه من هم مشابه بقیه حیوانات با سیستم انتخاب طبیعی زندگی خواهم کرد. اینطور نیست؟

مصفا: خیر این طور نیست. ایشان کتاب‌ها را درست نخوانده و خوب درک نکرده‌اند که من چه می‌گویم. اصلاً صحبت در بیابان زندگی کردن و این‌ها نیست. باید در جامعه زندگی کرد. سواى این موضوع، میل بخشش و نیکی و بطور کلی عشق یاد گرفتنی نیست. توصیه می‌کنم که کتاب‌ها را دوباره بخوانند، مولوی را بخوانند. "این برونی‌ها همه آفات توست".

سوال: لطفاً کمی در باره دوگانگی توضیح بیشتری بدهید.

مصفا: دوگانگی معنای وسیعی دارد. یکی از مصادیق دوگانگی، دوگانگی انسان‌هاست. من با او، با او و با دیگری دو تا نیستم، سه تا، چهار تا نیستم، کثرت نیست. به بیان مولوی "گر هزارانند یک تن بیش نیست، جز خیالات عدداندیش نیست". یکی دیگر از مصادیق دوگانگی، دوگانگی مشاهده‌کننده و مشاهده‌شونده است که این را بارها توضیح داده‌ایم.

www.mossaffa.com